

ولی عصر بچه‌ها گفتند که امام سخنان مهمی گفته است. به همین جهت، در اخبار ساعت هشت نشستم و تمام سخنان را گوش دادم. به خداوندی خداوند سوگند که درد دلم را بعد از سه ماه جنگ، امام بیان کرد و این موضوعی بود که مرا رنج می‌داد. در این درگیری سخت، هر روز کشته و زخمی بدهیم و در تهران بر سر قدرت، جنگ و دعوا باشد. واقعاً خردکننده بود؛ و این بیان امام، روحی دیگر در انسان می‌دمید، و به همه بود، حتی به من که مواظب باش که در محضر خدا هستی و واقعاً هستیم. خداوند! به پیامبرت سوگند! ما را بر نفس‌مان مسلط کن و نفس ما را بر ما مسلط نکن؛ آمین.

امروز اربعین بود. ولی چگونه اربعینی؟ نمی‌دانم. ولی می‌توانم بگویم که مثل سال‌های قبل نبود. البته شاید که در زمان شاه به علت رکود و ... اربعین و عاشورا شور دیگری داشت و ما خود در حال حاضر، در عاشوراها و اربعین‌ها هستیم که واقعاً هستیم، ولی از نظر روانی، بایستی این روزها برای ما باشکوه‌تر باشد که نیست، که البته این را من بیشتر در خودم می‌بینم تا در دیگران. در دیگران نمی‌دانم، ولی در خودم این موضوع و خیلی موضوع‌های دیگر، که در نوشته‌های آینده بیشتر آن را باز خواهیم کرد (البته هم برای خودم و هم دیگران). اخبار ظهر را گوش دادم. در حین سخنان امام خوابم برد.

خداوند! من چه بگویم از آن همه دردها و از آن همه ظلم‌های که بر  
خودم روا داشتند، از آن مصیبت‌هایی که بر من روا داشتند، من ندانم  
چقدر است، من ندانم چقدر است بر نفسم چه بگویم از آن هستی فرا  
خداوند! ام سر زشتی است  
تو خدای دینی که از آن محکم‌ترین دین است، خدای عز و جل  
حسبم، اعم، از دینم و هر آن چه در توانم بود در راهت  
کنم و در آن راه چه محنت و سختی و زحمت خداوند! که صد است  
بدرستی  
خداوند! اخبریت مرا از آن نفس‌هایم در بیت خوار  
در آن دین دینم که تنها پاس من به خودم و شهادت من است